

کمونیست‌ها و جنبش کارگری!

سالهاست که بحثی تمام نشدنی در میان نیروهای چپ ایران جریان دارد. دایره بر این که در تشکیل‌یابی کارگران سندیکا خوب است یا شورا؟ مجمع عمومی خوب است یا کمیته‌های مخفی کارخانه؟ تشکل‌یابی باید مستقل از دولت و احزاب باشد یا نه؟ و غیره.

گرچه طرح چنین مسائل و بحث‌هایی بی‌فایده نبوده و کمک به بالا رفتن درک این نیروها به مسائل مربوط به سازمان‌یابی کارگران می‌شود، اما چنانچه این بحثها در همین حد باقی مانده به سطح برنامه عمل نرسند، که مربوط به حیثه شیوه تاکتیک مبارزه برای پیش برد امر سازماندهی می‌شود و در آن اصولا بالاچار تحلیل مشخص وضع مشخص ایران آرایش طبقاتی در آن پیش می‌آید. در آن وقت چنین کاری نه باعث ارتقاء مبارزات کارگر در ایران می‌شود نه به از بین بردن تشتت نظری در میان نیروهای چپ منجر می‌گردد.

به بررسی نقطه نظرات مطرح شده بپردازیم:

استدلالاتی که معمولا در زمینه مناسب یا غیر مناسب بودن نوع تشکل می‌شوند از اینجا آغاز می‌گردند که سندیکاها اتحادیه‌های کارگری در سطح جهان اساسا رفرمیست سازشکار از آب درآمده‌اند. رهبران آنها نوکران سرمایه‌داری شده‌اند. نتیجتا این تشکل‌ها نه تنها از حقوق کارگر دفاع نمی‌کنند، بلکه مانع پیشروی جنبش کارگری در جهت احقاق حقوق کارگران شده و آنها را به سازش می‌کشاند. از این واقعیت موجود برخی نتیجه می‌گیرند پس باید در ایران با ایجاد سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری مخالفت کرد و بر لزوم ایجاد شوراهای که پیشرفته‌ترین نوع تشکل کارگری و محصول دوران انقلابی هستند، با فشاری نمود که هم سیاسی هستند، هم سیستم انتخابی غیر بوروکراتیک دارند هم کارگران را برای اداره‌ی قدرت آماده می‌سازند... برخی حتی یک گام به پیش‌نهاد و گویند اگر جنبش کارگری لغو کار مزدی را در ستور کار خود قرار ندهد به آلت دست بورژوازی تبدیل می‌شود.

اگر افکارمان را از آسمان بی‌مرز پروازهای ذهنی پائین آورده و پا در زمین مشخص مبارزات طبقاتی جاری بگذاریم عین را مبداء حرکت خود قرار دهیم اوضاع به گونه‌ای دیگر پیش می‌رود، فارغ از تصورات ما!

در هر جامعه‌ی طبقاتی، مرزهای مشخص به دقت علوم ریاضی بین طبقات کشیده نشده‌اند. طبقات متضاد و متخاصم تا حدی درهم فرو می‌روند، درست به مثابه دو کشتی‌گیری که برای شکست رقیب به هم می‌چسبند و از فنونی که یاد گرفته‌اند و با استفاده از فرصتها و اشتباهات رقیب می‌کوشند تا پشت او را به زمین برسانند. این درهم فرو رفته‌گی برای شکست دادن رقیب اجباری است و نه دل‌خواهی! بورژوازی طریق تطمیع و کشاندن کارگران یقه سفید به سوی خود در امر یک پارچه‌گی صف مبارزاتی کارگران اخلال ایجاد کرده و آنها را به تفرقه می‌کشاند. با امتیاز دادن به کارگران کشور خودی، رقابت بین کارگران مهاجر با آنها را شدت می‌بخشد، با استفاده از نیروی کار ارزان کارگران مهاجر و بی‌کار بازار سیاه در میدان عرضه و تقاضای نیروی کار ایجاد می‌کند، با دادن کار نیمه وقت و با مزد کم به زنان، کارگران تمام وقت تحت فشار قرار می‌دهد تا به شرایط سنگین استثمارش تن دهند و حتی احزاب کارگری به کج راه رفرمیسم و سازش طبقاتی می‌کشاند غیره. متقابلا روشن‌فکران و صاحبان سرمایه ورشکست شده به سوی پرولتاریا می‌آیند و پرولتاریا از توان آنها در امر پیش بردن مبارزات طبقاتی‌اش استفاده می‌کند. یا کارگران، در مبارزه برای کسب حقوق پایمال شده‌شان و در شرایطی که منسجم نیستند، مبارزه را گام به گام پیش می‌برند و از اول به آخرین حربه‌ی موثرشان که قیام قهرآمیز است، دست نمی‌زنند و در هر لحظه‌ی مشخص و به نسبت وضعیت آرایش و توان عینی و نه صرفا ذهنی خود، حتی بعضا به سازش موقتی با بورژوازی می‌پردازند؛ یعنی با بورژوازی کنار می‌آیند تا به بخشی از هدف مشخص خود برسند. طبعاً هرچه کارگران در شرایط مشخصی سازمان یافته تر بوده و پیشروان جنبش کارگری در راس مبارزات آنها قرار گرفته و تاکتیکهای مناسب مبارزه را در پیش بگیرند، مبارزات کارگری قاطعانه‌تر پیش خواهند رفت.

نقطه نظرانی که وظیفه‌ی عنصر پیشرو را در مبارزه‌ی طبقاتی، به عهده‌ی کل طبقه‌ی کارگر می‌گذارد و یا بدون تحلیل دقیق از اوضاع آرایش طبقاتی، کارگران را دعوت به مبارزه در پیشرو ترین سنگرها می‌کند و در غیر این صورت تلاش مبارزاتی کارگران را با انگ رفرمیسم سازشکاری جواب می‌دهد، نه تنها به رشد جنبش کارگری کمک نمی‌کند، بلکه آن را ناخواسته به پاسیویته، آشفته فکری و نهایتاً به شکست می‌کشاند.

درک این نکته ابتدائی چندان مشکل نیست که هر مبارزه کارگری علیه سرمایه‌داری، که به ضعف صاحبان سرمایه بیانجامد، یا در چارچوب منافع صنفی‌شان باشد، مبارزه‌ای است ضد سرمایه‌داری که هدفش جلوگیری از استثمار افسار گسیخته کارگران است و بیرون کشیدن بخشی از ارزش اضافه تولید شده‌شان از حلقوم سرمایه‌داران؟ هرچند هم که در تحلیل نهایی رفرمیستی باشد. از آن جمله‌اند مبارزه برای بالا بردن مزد کارگران با در نظر گرفتن تورم و گرانی، مبارزه برای بیمه بهداشت، درمان و بی‌کاری، مبارزه برای ایاب و ذهاب مجانی کارگران به کارخانه، غذا و شیر مجانی به هنگام کار، ایجاد مسکن مجانی، کم کردن ساعات کار، ایجاد مهد کودک و شیرخوارگاه در محل کار زنان مزد برابر در مقابل کار برابر زنان با مردان، آموزش حرفه‌ای و سوادآموزی مجانی، مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و غیره و غیره، ماهیتی ضد سرمایه و سوسیالیستی دارند و کارگران در مکتب این مبارزه تدریجاً پرورش یافته و سیاسی می‌شوند.

البته پیشروان کارگری خواست کارگران را در چارچوب مسائل و خواسته‌های ذکر شده در بالا محصور نمی‌کنند و می‌دانند که به این خواستهها سرمایه‌داران هرگز به طور تمام و کمال و حتا نیمه تمام و کمال پاسخ نخواهند داد و لذا از یک طرف کارگر را در این مبارزه‌ی مشخص متشکل می‌کنند و از سوی دیگر آگاهی سیاسی آنها را بالا می‌برند تا به این نتیجه برسند که باید قیام کرده و قدرت سرمایه را به زیر بکشند.

بنابر این، عدم دفاع قاطعانه از خواسته‌های به حق کارگر به بهانه‌ی رفرمیستی بودن آنها، کوتاه بینانه و فارغ از زمان و مکان می‌باشند و کوچکترین انعکاس مثبتی هم در میان کارگران نخواهند یافت. طبقه‌ی کارگر به‌طور روزمره و هر ساعت و هر دقیقه با بورژوازی بر سر بهبود وضعیت معیشتی و سازمانیابی‌اش درگیر است پشتیبانی از این مبارزه به حق است.

مشکل دیگر این است که یا اتحادیه‌های کارگری بنابه تعریف سازشکار یا رفرمیست هستند یا عامل دیگری در کارشان اخلاص می‌کند؟ اگر به تاریخ مبارزات سندیکائی توجه کنیم در صد و اندی سال گذشته این تشکلهای اساساً تحت نفوذ حزب سوسیال دموکرات، کمونیست یا رویونیست بوده و به‌طور غیر اساسی نیز تحت تاثیر احزاب بورژوائی قرار داشته‌اند. غلتیدن احزاب سوسیال دموکرات به اپورتونیسم و رفرمیسم در رشد مبارزات کارگران وقفه‌ی بزرگی ایجاد نمود. "سازمان کارگری سوئد، نیروی کارگری" فرانسه غیره از آن جمله‌اند. "کنفدراسیون عمومی کارگران" فرانسه تا زمانی که حزب کمونیست فرانسه تا حدی که انقلابی عمل می‌کرد، رفرمیستی نبود و زمانی که این حزب به رویونیسم، رفرمیسم و پارلمانتاریسم گروید، این سازمان کارگری نیز تغییر ماهیت داد.

بدین ترتیب، سندیکا می‌تواند سرخ باشد یا رفرمیست و حتا زرد، نسبت به این که چه خط مشی طبقاتی بر آن حاکم است. لذا معیار سنجش یا سندیکا نه شکل آن بلکه محتوای برنامه‌ی آن است و عمل کردش در آن راستا. چپ‌های جدا از طبقه کارگر ایران چه خواهند و چه نخواهند، احزاب مختلف موجود در جامعه در تشکلهای کارگری نفوذ کرده و می‌کنند تا از آنها به سود خط طبقات خود بهره ببرند. بنابراین در طبل توخالی استقلال تشکلهای کارگری از احزاب کوبیدن بی‌حاصل است. باید آنها نت ناجور خود را کنار بگذارند بر طبل "پیش به سوی پیوند با کارگران و جنبشهای کارگری" "ایجاد تشکلهای کارگری مستقل از ارتجاع حاکم" بکوبند. شوراهای نیز تنها زمانی می‌توانند درست عمل کنند که تحت هدایت خط درست قرار گیرند و نمونه‌ی عمل کرد شوراهای کارگران در روسیه قبل و به هنگام انقلاب اکتبر در برابرمان هست تغییر خط تنها رفرمیستی سازشکارانه به انقلابی سخن زیاد رفته است!

هر اندازه خط کمونیستی در درون جنبش کارگری نفوذ داشته باشد، به همان نسبت تشکلهای کارگری انقلابی عمل خواهند کرد لذا باید شکل گذشت و به محتوا پرداخت و دید در شرایط مشخص ایران چه شکلی قابل تحقق است با چه محتوایی.

با این مقدمه به وضعیت مشخص ایران بر میگردیم:

در ایران نظامهای استبدادی چه شکل سلطنت زمینی "خدا" چه در شکل سلطنت آسمانی "ولایت فقیه"، هیچ گاه حق مسلم کارگران را در متشکل شدن به رسمیت نشناخته‌اند. کارگران حق اعتصاب ندارند. اگر قرار است تشکیلی کارگری درست شود، باید حتما فرمایشی باشد و در خدمت صاحبان سرمایه. تشکلهای چپ مدافع کارگران نیز به سهمناک‌ترین شکلی سرکوب شده و می شوند و یا از طریق نفوذ خطی یا فردی به انشعاب و داغان شدن کشانده می شوند. جنبش کارگری از داشتن ستاد سیاسی رهبری کننده‌ی پیشرو خود حزب کمونیست واحد سراسری محروم است. در چنین شرایطی، تعدادی از فعالین کارگری در ایران، که ضرورتاً هم از نظر فکری یکدست نیستند، برای ایجاد تشکل مستقل کارگری – مستقل از دولت و کارفرمایان تلاش می‌کنند. سازمان جهانی کار هم‌سوئی با سیاست امپریالیستی به منظور ایجاد تغییراتی در ایران به نفع نفوذ افسار گسیخته‌تر سرمایه‌های فراملی بر بازار کار ایران، زمانی تا حدی فشار بر دولت ایران وارد کردند تا در ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری دخالت نکند و همان‌طور که میدانیم پس از مدتی رفت آمد به ایران، اینان تشکل‌های فرمایشی شوراهای اسلامی و خانه‌ی کارگر را به مثابه تشکل‌های کارگری به رسمیت شناختند، فعالین کارگری از این فرصت و شکاف به وجود آمده استفاده کرده خواسته‌های خود را مطرح کردند و بالاخره طی نامه‌ای با امضای بیش از ۴ هزار کارگر به سازمان جهانی کار، اجازه تشکیل تشکل مستقل خود نمودند، هرچند که این تاکتیکی بود که می توانست در رابطه با این سازمان سازشکار جهانی ماهیت ارتجاعی وزارت کار ایران توهم آفرین باشد، تاکتیکی بود در خدمت به سازمان یابیشان. شاید همین جا بی مورد نباشد ذکر کنیم که اگر برای جلوگیری از سنگسار یا اعدام مبارزین سیاسی، یا جلوگیری از محاکمه‌ی کارگران و فعالین دستگیر شده در اول ماه مه سال پیش در سقز، توسل اکثر سازمان‌های چپ به مراجع بین‌المللی که اساساً دست پخت سرمایه‌داری جهانی هستند، درست بود، چرا به محض اینکه کارگران در ایران، ابتکاراتی نظیر آن را می‌زنند، باید مورد سرزنش قرار گیرند!

رژیم جمهوری اسلامی در برابر این خواست به حق کارگران با تراشیدن اشکالات قضائی وقت گذرانی تن نداد و تا آنجا که بتواند مقاومت خواهد کرد. اما کارگران در این ماجرا ضرری نکرده‌اند. اولاً کارگرانی که نسبت به رژیم هنوز متوهم هستند از توهم بیرون خواهند آمد. ثانیاً استبدادگری رژیم در انظار جهانیان روشن‌تر خواهد شد. ثالثاً زمینه مناسبی فراهم می‌شود تا اگر کارگران مستقلاً دست به کار شدند، دلیل قانع کننده‌ای قانونی در برابر رژیم داشته باشند. بیهوده نیست که رژیم برای جلوگیری تشکلیابی کارگران، آنها را به مسایل حقوقی می کشاند تا به آنها بگوید که از نظر قانونی تشکل‌های کارگری موجودند و شما باید به آنها بپیوندید! اما وضعیت جهان و منطقه به گونه‌ای است که رژیم دست چندان بازی هم ندارد. طبعاً بعد از این فعالیت‌های مشخص اگر فعالین کارگری دست روی دست بگذارند و کاری در جهت تشکل‌یابیشان نکنند و مستقلاً به این کار نپردازند، آنگاه باید مورد انتقاد قرار گیرند و عوامل سازشکار در درون آنها باید شناسائی شوند.

پیش بردن مبارزات مشخص بر اساس آموزش کمونیسم علمی یعنی "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن" باعث می شود تا جنبش کارگر بتواند فعالیت‌اش را تداوم بخشیده و پاسیو نشود. آیا باید از عمل کرد درست کارگران نساجی کردستان در برخورد به رفقای کارگر اخراجی و دیگر خواسته‌های‌شان انتقاد کرد چون صد در صد همه‌گی خواسته‌ها تحقق نیافتند؟ آیا معیار ما در مبارزات مشخص و در شرایط دفاعی باید ماگزیمالیستی باشد تا از مبارزه‌ی انجام گرفته راضی شویم؟ چپی که مدعی دفاع از طبقه‌ی کارگر است، موظف است با سیاست کنار گود نشستن و لنگش کن، که توسط برخی تشکل‌هایی اسم بی مسمای "کارگری" بر روی خود گذاشته‌اند ارائه می شود، قاطعانه مرزبندی کند و برای پیوند با طبقه‌ی کارگران و جنبش‌های کارگری صمیمانه بکوشد و اگر چنین کند خواهد دید که در عمل مسائل به گونه‌ای دیگر مطرح می شوند و راه حل دیگری را می طلبند که با ایده‌آلیسم فرسنگها فاصله دارد.

به علاوه اگر کمونیست‌ها خود متشکل نشوند و سازمان پیشرو و ستاد رهبری کننده‌ی واحدی به وجود نیاورند و برعکس در تفرقه و پراکنده‌گی نظری سازمانی پافشاری کنند، چه گونه به خود اجازه می دهند به کارگرانی که در عمل و در وسط گود مبارزه‌اند، رهنمود چنین یا چنان کنید را بدهند، مگر این که خودشان نیز به وسط گود مبارزه بپرنند!

آنچه که امروز برای جنبش کارگری ایران فوریت درجه‌ی اولی برخوردار است، ایجاد تشکل سراسری واحد و مستقل از کارفرما و دولت است. در این راه نیروهای چپ باید از طریق شرکت فعالانه در مبارزه‌ی کارگران، به آنها کمک کنند تا این مبارزه را به پیروزی برسانند درعین حال آنها را برای نبرد سیاسی آینده بسیج نمایند. جدا نمودن جنبش کارگری از پیشروانش، کار ضد انقلاب است. زیرا جنبش کارگری مشتمل است بر پیشروان، میانه روان و عقب مانده‌ها که باید جمله‌گی در صف واحدی به نبرد بپردازند. اما این تنها وظیفه‌ی پیشروان است که با متحد شدن خود بتوانند در وهله‌ی اول میانه روان را به سوی اتحاد با خود جلب کنند نهایتاً هر دو به جلب عقب مانده‌ها اقدام کنند. پاسخ صریح دادن به این واقعیت، یعنی حرکت در به پیش راندن جنبش کارگری برای کسب قدرت و به دست آوردن حق تعیین سرنوشت خودشان!

"به من نگو چه می‌گوئی، به من بگو چه می‌کنی" - لنین - آمپیریو کریتسیسم

۱۹ آوریل ۲۰۰۵ ابراهیم